بسم الله الرحمن الرحيم

اقتصاد اسلامي

اقتصاد اسلامي به کيفيتي که در اين کتاب نوشته شده به اين منظور است که کسي بخواهد با يک سرمايه خود را به سه نوع نعمت الهي برساند و الا اين برنامه در غيبت امام (ع) براي عموم قابل اجرا نيست.

کلمه اقتصاد از ماده‏ي قصد، مقاصد، مقصود و مقصد گرفته مي‏شود، کلماتي است که دلالت بر هدف و مقصودي مي‏کند که انسان براي رسيدن به آن تلاش مي‏کند، هرکس در زندگي خود از حرکات وسکناتي که انجام مي‏دهد مقصودي دارد و تمامي فعاليت‏ها و حرکات براي اين است که از سرمايه‏هاي موجود استفاده کند و با بکار بردن سرمايه‏هاي موجود خود را به هدف و مقصدي که دارد برساند.‏ انسان در زندگي منهاي هدف و مقصد جزء جمادات به حساب مي‏آيد يعني از حيوانات هم پست‏تر است.‏ جمادات، موجودات صامت و ثابتي را مي‏گويند که در زندگي مقصدي ندارند و چون مقصد ندارند حرکتي در آنها پيدا نمي‏شود.‏ از ابتداي خلقت تا انتها در يک وضع و در يک حال بسر مي‏برند، ممکن است در اثر فرسودگي از حوادث طبيعت، تنزل و عقب ماندگي در آنها پيدا شود وليکن تکامل و ترقي در وضع آنها و يا در حال آنها قابل رويت نيست.‏ از اين رو آنها را جمادات مي‏نامند جمادات از جمد و جامد به معناي خشک و بي‏خاصيت و بي‏حرکت مشتق شده، وليکن از جمادات که بگذريم و وارد عالم نباتات و حيوانات شويم حرکت و تکامل در آنها قابل رويت است، مي‏بينم اولاً موجوداتي متحرک و متاثر هستند و در اين حرکت و تغييرات هدف و مقصدي دارند و سعي مي‏کنند تمامي سرمايه‏هاي موجود خود را در راه رسيدن به مقصد و هدف بکار اندازند به همين مناسبت مي‏گوئيم انساني که در زندگي هدف و مقصدي ندارد از حيوانات و نباتات پست‏تر و عقب افتاده‏تر است.‏ براي تعريف کلمه اقتصاد و انسان مقتصد، واژه‏هاي مخصوصي و لغات مختلفي لازم است.‏

اولاً مقصود و مقصد از لوازم ذاتي و اصلي موجود متحرک و متکامل است.‏ هر موجودي که متغير و متحرک باشد، با اين تغير و تحرک مي‏خواهد خود را از وضع موجود آزاد ساخته و به وضع بهتر و عالي‏تر برساند و اگر تغيير و تحرک بي‏خاصيت و بدون مقصد باشد و يا قهقرايي و به صورت برگشت به عقب باشد مانند ماشيني كه قراضه مي‏شود و يا کوزه‏اي که مي‏شکند، تغيير به اين کيفيت و به اين صورت تکامل به حساب نمي‏آيد زيرا حرکت است بدون فايده و يا حرکت است توام با قهقرا و برگشت به عقب، مانند کسي که از خانه خود خارج مي‏شود به شهري برود از وسط راه به طرف خانه بر مي‏گردد و يا در يک جا متوقف مي‏شود، اين برگشت به عقب يک حرکت منهاي مقصد است و هم‏چنين توقف.‏ کسي از اين انسان متوقف و با برگشت به عقب نمي‏پرسد چه هدفي داري و به طرف چه مقصدي حرکت مي‏کني زيرا مي‏داند آن حرکت برگشت از مقصد به عقب و يا توقف از مقصد است گرچه اين توقف و برگشت هم يک نوع تغيير به حساب مي‏آيد وليکن تغيير به معناي تحول و تکامل نيست بلکه به معناي توقف و يا برگشت به عقب است.‏ لفظ اقتصاد در مواردي بکار مي‏رود که سرمايه‏هاي موجود به صورت تخم کاري و نهال کاري واقع مي‏شود، يعني بذر و نهال موجود از بين مي‏رود و در آينده زراعت‏هاي بهتر از آن بذرها و يا درخت و باغهاي بهتر از آن نهال‏ها بدست مي‏آيد هر کسي سرمايه‏اي را براي رسيدن به هدفي بهتر و عالي‏تر از آن سرمايه بکار مي‏برد و مصرف مي‏کند يک چنين انساني را مقتصد مي‏نامند و چنين حرکتي را اقتصادي مي‏شناسند اگر سرمايه‏اي را مصرف کند بنحوي که سرمايه موجود ضايع شود و بازدهي نداشته باشد، صرف يک چنين سرمايه‏اي را اسراف و تبذير مي‏نامند و چنين حرکتي را بنام حرکت اقتصادي نمي‏شناسند زيرا کلمه اقتصاد از ماده قصد است که از باب افتعال استعمال شده است هر کلمه‏اي که از باب افتعال استعمال ‏شود، در آن کلمه معناي اتخاذ خوابيده است اقتصاد به معناي گرفتن مقصد و به نظر آوردن مقصد در حرکات مسافرتي و يا تکاملي، شما به فکر خود مقصد را در نظر مي‏گيريد و آن مقصد را ضميمه فکر خود قرار مي‏دهيد در واقع پيش از رسيدن به مقصد بسوي مقصد جهت‏گيري مي‏کنيد و مقصد را در فکر حاضر مي‏کنيد به همين دليل که مقصد را در فکر خود حاضر کرده‏ايد کلمه قصد را از باب افتعال استعمال مي‏کنيد، يعني به سوي مقصد جهت‏گيري کرده و مقصد را در فکر خود قرار داده‏ايد.‏ در اينجا براي شناخت حقيقت اقتصاد و يا اقتصادهاي مختلف لازم است مطالبي روشن شود.‏

اولاً سرمايه‏هاي انسان چيست و از اين سرمايه چطور و چگونه استفاده کند.‏ دوم، انسان يک موجود متکامل است که حرکات او چه قهري باشد و چه ارادي سرمايه‏هاي او را از بين مي‏برد.‏ سوم بازده اين سرمايه چيست و چه بايد باشد؟ نظر مقتصدين مادي در اقتصاد چيست و نظر مقتصدين ديني و الهي از بذل سرمايه‏ها چه مي‏تواند باشد؟ و در انتها اثبات اين حقيقت که بزرگترين درس اقتصاد را اسلام به بندگان خدا مي‏آموزد در اينجا امام چهارم ع در دعاي مکارم الاخلاق اين جمله را به پيشگاه الهي عرضه مي‏دارد مي‏گويند: *الهي مَتِّعْنِي* بِالإقتِصَادِ *وَاجْعَلْنِي مِن اَهلِ السَّدادِ[[1]](#footnote-2)* يعني پروردگارا مرا از علم اقتصاد بهره‏مند کن و از اهل سداد و امانت قرار بده. اين جمله شريف که مي‏گويد مرا از اقتصاد بهره‏مند کن برهان همين حقيقت است که بايستي بازده سرمايه‏ها در مقصد آن سرمايه‏ها خيلي زياد باشد و انسان از بازده سرمايه‏ها بهره‏مند شود. چنان نباشد که سرمايه‏هاي ابتدائي انسان مايه‏ي هلاکت او گردد و يا سرمايه‏دار را به فقر و ناداري بکشاند بلکه سرمايه‏ها هر جا باشد مانند بذر است که در زمين‏هاي مرغوب مناسب کاشته مي‏شود، بجا و به‏موقع آبياري شده، از کود مناسب استفاده مي‏کند و در نتيجه‏ي محصولِ آن چندين برابر سرمايه‏اي که خرج شده است به انسان بر مي‏گردد.‏ همانطور که کشاورزان و دهقانان در تخم‏کاري و نهال‏کاري در جستجوي زمين‏هاي مرغوب و مناسب هستند و اگر مرغوب نباشد ابتدا روي زمين‏ها زحمت مي‏کشند و آن را براي بذر و نهال آماده مي‏کنند، هر کسي هم که سرمايه‏هاي خدادادي خود را در راهي سرمايه‏گذاري مي‏کند،‏ بايستي در جستجوي زمين مناسب آن باشد، زمين و يا زمينه‏اي که سرمايه‏هاي مصرف شده را چندين برابر به انسان برگرداند.‏ ابتدا لازم است روشن گردد که سرمايه‏هاي مادي و معنوي انسان چيست و بعد از آن روشن شود که هر کدام از اين سرمايه‏ها لازم است در چه راهي مصرف شود و بازده آن چگونه و چطور باشد.

 اول سرمايه‏هاي مالي و بدني، در اينجا قواي بدني انسان و همچنين مال و ثروت انسان سرمايه‏هائي است که منشأ توليد مال و ثروت است و مال و ثروت، سرمايه‏ي ابتدائي انسان است که با بکار انداختن آن، ثروت زيادتري بدست مي‏آورد.‏

سرمايه‏ي دوم انسان عواطف و احساسات اوست که اخلاق اسلاميِ انساني از اين عواطف سرچشمه مي‏گيرد و مايه‏ي جلب و جذب انسان‏ها مي‏گردد.

و اما سرمايه‏ي سوم، علوم و معارف انسان است که با اين سرمايه هر چه بهتر و بيشتر مي‏تواند ارزش روحي و انساني خود را بالا ببرد و در انتها درخت باروري باشد به کيفيتي که خداوند متعال تعريف مي‏کند مي‏فرمايد: أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْ‌عُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿[٢٤](http://tanzil.net/#14:24)﴾ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَ‌بِّهَا.[[2]](#footnote-3) تقريباً سرمايه‏هاي وجودي و خدادادي انسان که در ابتداي خلقت و زندگي، آنها را مفت و مجاني در اختيار انسان مي‏گذارد و او را راهنمايي مي‏کند که چگونه بهتر و بيشتر از اين سرمايه‏ها استفاده کند و با اين سرمايه‏ها خود را بکجا برساند بر سه قسم است که هر قسمي از اقسام سه گانه بالا، بازده مخصوصي دارد و آن محصول در انتها، مايه‏ي بقا و قوام زندگي انسان مي‏گردد و در برابر اين سه نوع سرمايه، فوائد و منافعي هم که با بکار انداختن اين سرمايه‏ها توليد مي‏شود بر سه قسم است.‏

اول پيدايش مال و ثروت، که تقريباً مال و ثروت محصول سرمايه‏ي مال و ثروت است. يعني بکار انداختن مال و ثروت براي جلب و جذب مال و ثروت بيشتر به کيفيتي که يک تومان و يا ده تومان سرمايه‏ي انسان در راهي مصرف شود که چند برابر برگردد و باز بر سرمايه‏ي انسان اضافه شود.‏

نوع دوم که با سرمايه گذاري عواطف و احساسات و اخلاق اسلامي قابل جذب است، جلب محبت انسانها و پيدايش تفاهم و دوستي بين انسانها و سرمايه‏گذار و افراد نوع او مي‏باشد که اين سرمايه و بازده آن از بهترين سرمايه‏ي انسان است، يعني با بکار انداختن عواطف انساني و اخلاقي محبت انسانها را به خود جلب و جذب مي‏کند و مايه تکثير دوستان و يا افراد وابسته به خود مي‏شود، در نتيجه عزت و عظمت بيشتري پيدا مي‏کند.

و اما سرمايه‏ي سوم علوم و معارف انسان است که با آن هرچه بيشتر محبت خدا و محبت اولياء خدا به طرف انسان سرمايه‏گذار جلب و جذب مي‏شود، و اين سرمايه‏ي سوم که محصول آن پيدايش انس و آشنايي و تفاهم و دوستي بين انسان و خداوند متعال و اولياء خدا مي‏باشد از بزرگترين نعمت‏هاي خدا به شمار مي‏رود. خداوند در تعريف محصولِ اين سرمايه، که جلب رضايت خدا و رضايت اولياء خدا مي‏باشد مي‏فرمايد: وَ رِ‌ضْوَانٌ مِّنَ اللَّـهِ أَكْبَرُ[[3]](#footnote-4) ‌يعني رضايت خدا بزرگترين سرمايه است.

**تعريف محصولات سه‏گانه از سرمايه‏هائي که در اختيار انسان قرار مي‏گيرد:**

خداوند تبارک و تعالي در اين زندگي دنيا محبت انسان را مخصوصاً به عنوان نعمت بزرگ تعريف مي‏کند و زمينه‏هاي تجارت را براي انسان طوري تنظيم مي‏کند که هر مبلغي که از انسان در مسير تجارت صرف و خرج مي‏شود، بازده آن مبلغ از نظر کميت و کيفيت بي نهايت برابر باشد. به همين مناسبت کساني که سرمايه‏هاي موجود خود را در مسيري که خداوند متعال معين کرده است بکار مي‏اندازند، بازده آن سرمايه را بدون حساب به آنها برمي‏گرداند و در برابر آنها کساني که سرمايه‏هاي خدادادي خود را در بيراهه مصرف مي‏کنند آنچه در اختيار دارند از بين مي‏رود و محصولي بجز حسرت و ندامت و يا علاوه بر حسرت و ندامت محکوميت و مسئوليت ندارند. انسان تمامي وجودش و آبرو و عزت‏اش و علم و حکمت‏اش و شغل وهنرش وبالاخره تمامي آنچه دارد سرمايه است.‏ خداوند ابتداء از بودجه‏ي رحمانيت خود اين سرمايه‏ها را مفت و مجاني و بدون شرط و قيد در اختيار انسان مي‏گذارد، برنامه‏هائي براي انسان تنظيم مي‏کند و به انسان هشدار مي‏دهد که اگر اين سرمايه‏ها که به تو دادم در مسير اطاعت و بندگي خدا بکار اندازي، هر يک رقم از اين سرمايه‏ها بي‏نهايت برابر بازده دارد که به خودت برمي‏گردد و تا ابد موجبات سعادت و خوشبختي تو را فراهم مي‏کند و اگر اين سرمايه‏هاي موجود را بر خلاف دستور خدا در راه هوس خود و يا ديگران صرف وخرج نمودي علاوه بر اينکه سرمايه‏هايت از دست مي‏رود مسئوليت ومحکوميت هم برايت بوجود مي‏ايد و شايد محکوميت تو بوسيله همين سرمايه‏ها آنقدر زياد باشد که تا ابد تورا به عذاب الهي مبتلا کند.‏ انسان‏ها خواهي نخواهي آنچه در اختيار دارند از دست‏شان خارج مي‏شود و از کف‏شان مي‏رود، اين سرمايه‏ها را در راهي مصرف کنند و يا نکنند آنچه در اختيار آنهاست از جان و مال و عزت و شرف وآبرو واعتبار وعلم و هنر، همه اينها خواهي نخواهي از بين مي‏رود زيرا اين زندگي دنيا بر مدار فنا و نابودي گردش مي‏کند.‏ عوامل طبيعت را خداوند متعال طوري مجهز و منظم کرده است که آنچه را مي‏پروراند از بين مي‏برد، در اين رابطه شاعر عرب مي‏گويد *ابدا تسترد ما وهبت الدنيا فياليت جودها کان بخلاً* يعني اين زندگي دنيا آنچه را به انسان مي‏بخشد پس مي‏گيرد، اي کاش از اول بخيل بود که چيزي را نمي‏بخشيد و ما را خلق نمي‏کرد زيرا ما انسانها اگر خلق نشده بوديم و طعم حيات و زندگي را نچشيده بوديم قانع و آرام بوديم، اعتراضي نداشتيم وليکن اکنون که ما را خلق کردند و طعم حيات و زندگي را به ما چشانيدند، اين همه نعمت و لذت و سرمايه در اختيار ما گذاشتند و دو مرتبه از ما پس گرفتند.‏ پس کساني که زندگي را به ما بخشيدند و دومرتبه از ما گرفتند به ما ستم کرده‏اند، کاش از اول بخيل بودند و چيزي به ما نمي‏بخشيدند.‏

خداوند متعال هم در قرآن اعلاميه فنا ونابودي تمامي آنچه در دنيا به انسان مي‏دهد را صادر کرده است. مي‏فرمايد: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿[٢٦](http://tanzil.net/#55:26)﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَ‌بِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَ‌امِ[[4]](#footnote-5) و جاي ديگر مي‏فرمايد: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِ‌ككُّمُ الْمَوْتُ[[5]](#footnote-6) يعني آنچه در اين دنيا بوجود آمده فاني مي‏شود، شما انسانها هم هر جا باشيد مرگ شما را مي‏گيرد، پس خواهي نخواهي آنچه داريم همراه خود ما از بين ميرود. چقدر خوب است که اين سرمايه‏ها در راهي مصرف شود که محصول آن بسيار زياد و عالي باشد.

انسانها از نظر صرف وخرج موجوديت خود بر سه قسم‏اند: قسمتي از آنها سرمايه را در راهي مصرف مي‏کنند که بازده آن بسيار زياد و پر برکت است و قسم ديگر بدون قصد و اراده و بدون نقشه، سرمايه‏هاي خود را در راهي از بين مي‏برند که محصولي و بازدهي ندارند ودر انتها حسرت و ندامت پيدا مي‏کنند.‏

قسم سوم سرمايه‏ها را در راهي مصرف مي‏کند که براي آنها محکوميت ومسئوليت بوجود مي‏آورد و بازده آن سرمايه بجز عذاب ومشقت چيزي نخواهد بود.‏

**تعريف اقسام سه گانه بالا:**

کساني‏که سرمايه‏هاي خود را در راه مشروع خرج مي‏کنند به کيفيتي که با بکار بردن سرمايه از طريق حلال ومشروع منافعي توليد مي‏کنند که با آن منافع، هم زندگي خود را تامين مي‏کنند وهم زندگي کارگران و عوامل وابسته به خود را و هم اينکه مازاد آن را به ساير بندگان خدا به صورت صدقات وانفاقات صرف مي‏نمايند به کيفيتي که هنگام محصول و سودِ سرمايه مشاهده مي‏کنند که اصل سرمايه بجاي خود محفوظ است و تا اندازه‏اي اضافه شده و در حاشيه‏ي اين تجارت و زراعت ويا صناعت، عوامل وابسته کاملاً اداره شده‏اند و همه‏ي آنها از کارفرما وصاحب‏کار و کارخانه راضي هستند، از اينکه در برابر کاري که انجام داده‏اند نياز طبيعي و عرفي آنها برآورده شده و در مضيقه نبوده‏اند. پس رضايت و محبت تمامي عوامل وکارگران جلب و جذب شده‏است آنها از صاحب‏کار راضي‏اند و کارفرما هم از آنها راضي است، علاوه بر اين، جلب رضايت و پيدايش محبت بين سرمايه‏گذار و عوامل وابسته، مملکت و مذهب هم از صاحب سرمايه رضايت کامل دارند از اينکه از سود سرمايه بعنوان اداي ماليات و يا خمس و زکات به مملکت و مذهب هم خدمت کرده است، پس درست يک چنين انساني که سرمايه‏ي خود را در راه تجارت و يا فلاحت و يا صناعت بکار برده، بازده سرمايه وسود سرمايه او سه چيز است.‏

اولاً اصل سرمايه با مقداري اضافه به خود او برگشته و از بين نرفته است و ثانياً در حاشيه‏ي اين سرمايه، خود او و عوامل وابسته و خدمت‏گذاران بطور متعارف با کمال رضايت زندگي کرده‏اند، بهره‏برداري آنها از صاحب‏کار و يا کارخانه و يا مالک زمين‏هاي کشاورزي برابر با رفع نيازشان بوده مشاهده کرده‏اند که زندگي آنها از نظر کيفيت با صاحب سرمايه و صاحب کار مساوي بوده و کمبودي در زندگي احساس نکرده‏اند و از آن طرف، مذهب و مملکت هم از اين شخص رضايت کامل دارند از اينکه با سرمايه‏ي خود که در راه توليد بکار برده مانند صناعت و زراعت و يا در راه خدمت به مردم مانند تجارت، از يک طرف مملکت را آباد کرده، ثروت و قدرت مملکت را با توليد‏ات خود رشد داده و آنقدر که توانسته است به مملکت ومذهب هم خدمت کرده است. پس محصول سرمايه‏ي يک چنين انساني با حفظ اصل سرمايه سه چيز است:

يکي اينکه زندگي خودش بر اساس مديريت صحيح بطور متعارف گذشته و توانسته است از سود سرمايه، احتياجات خود را تامين کند و محصول دوم جلب رضايت عوامل وابسته و خدمت‏گذاران مملکت از اينکه از سودِ سرمايه‏ي خود به عمران و آبادي مملکت و مذهب خدمت کرده است. رضايت عوامل وابسته و بزرگان مملکت و مذهب محصول پر ارج و ارزشي است که از مسير اقتصاد سالم ومديريت صحيح به صاحب مال و سرمايه برگشته است. و اما محصول سومِ بازدهي اين سرمايه، آبادي مملکت است که شخص سرمايه‏دار با خدمت و فلاحت خود گوشه‏اي از مملکت را آباد کرده و سطح زندگي خود و مردم را بالا برده است.‏ اقتصاد به اين کيفيت با محصولات سه گانه بالا عموميت دارد.‏ اختصاص به مومن ومسلمان ندارد بلکه هر سرمايه‏داري که به اين کيفيت سرمايه‏گذاري مي‏کند، بازده سرمايه‏ي او محصولات سه‏گانه بالاست.‏ از يک طرف با جلب رضايتِ عوامل وابسته و بزرگان مملکت براي خود امنيت توام با محبت بوجود آورده و از طرف ديگر اصل سرمايه با سود بهتر و بيشتر به خود او برگشته و مملکت خود را هم آباد کرده است. خواه هدف‏اش از اين سرمايه‏گذاري جلب رضايت خدا باشد يا نباشد. و اگر هدف‏اش از اين خدمات جلب رضايت خدا باشد بدون اينکه در توليدات بدين کيفيت و يا خدمات تغيير بدهد، سرمايه او محصول سوم را در اختيار او مي‏گذارد که جلب رضايت خداوند متعال است. و اين جلب رضايت مايه بقا و دوام جان اين سرمايه‏گذار و مال و عمر او تا بي‏نهايت مي‏شود که آنچه توانست در دنيا از مال و ثروت خود بهره‏برداري کرد، مذهب و مملکت را از خود خوشنود نمود، رضايت خدا و رضايت انسانها را به خود جلب و جذب کرد و اين بهترين برنامه اقتصادي است که ائمه اطهار ع دستور داده‏اند. آنها فرموده‏اند سرمايه‏گذار با سرمايه‏هاي موجود خود براساس مديريت درستي که راهنمائي‏هاي ائمه ع آن را تنظيم کرده‏اند.‏ سه نوع محصول بدست مي‏آورد اول جلب رضايت و محبت خدا، جلب رضايت و محبت انسانها، آبادي مملکت وحفظ سرمايه‏ي اصلي با سودي بهتر و عالي‏تر. و اما آن دو قسم ديگر سرمايه، علوم و معارف انساني و از آن جمله هنرها وهر نوع عملي خواه منشاء آبادي دنيا باشد و يا منشاء آبادي آخرت و يا هر دو، علم بزرگترين سرمايه‏اي است که خداوند تبارک و تعالي به انسانها مي‏دهد، بهتر و بالاتر از علم نعمتي خلق نشده است. تمامي رموز و اسرار موفقيت در دنيا و آخرت علم و دانش است.‏

آنجائي‏که خداوند در قرآن در آيه‏اي از سوره‏ي انعام مي‏فرمايد: وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُو[[6]](#footnote-7)َ ، کلمه‏ي مفاتح جمع مفتاح، اسم الت از کلمه فتح است، يعني اسباب و ابزار باز کردن درها و يا راه‏هاي بسته و مسدود، اگر درست انسان رابطه خود را با عالم در نظر بگيرد، خود را با زمين و آسمان و کوه و دريا و صحرا و هر چه هست خواه در عالم ظاهر و يا در عالم باطن ارتباط دهد، خواهد ديد که سراسرِ آفرينش، ثروت و نعمت است و تنها کسي که مي‏تواند مالک کائنات باشد و از آنچه هست بهره‏برداري کند، همين انسان است. تنها کليدي که با آن باب زمين و آسمان به روي آدم باز مي‏شود همين علم است. علم به طور اطلاق، نعمت بزرگ خداوند متعال است. بعضي‏ها بين علوم تفکيک قائل شده‏‎اند، بعضي علوم را نافع به حال بشريت دانسته‏اند و بعضي را مضر به حال انسان شناخته‏اند وليکن مي‏گوئيم آن چه علمي است که مضر به حال انسان است؟ اگر انسان علمي را مضر به حال خود مي‏داند، همان دانايي نافع به حال او مي‏باشد، مثل اين است که انسان سمومات مهلک را و يا حيوانات موذي را مي‏شناسد، همين شناسايي باعث مي‏شود از استعمال آن سموماتِ مهلک پرهيز کند و از حيوانات موذي و مهلک فاصله بگيرد و يا آنها را از بين ببرد. شايد بگويند علم آدم‏کشي و يا علم سرقت و دزدي و يا علم‏هائي از قبيل نفاق و شيطنت مضر به حال انسان است و انسان حق ندارد انها را فرا بگيرد. در جواب آنها مي‏گوئيم همين‏قدر که مي‏دانيد شيطنت و نفاق و يا قتل و سرقت، جنايت است و مضر است، همين دانايي، شما را از قتل و سرقت و جنايت باز مي‏دارد کساني که مرتکب جنايت و يا اعمال قبيح مي‏شوند، جاهل‏اند. اگر عالم باشند هرگز خيانت نمي‏کنند، پس علم به آنچه نافع است،‏ نافع به حال انسان است و علم به آنچه مضر و خطرناک است آن هم نافع به حال انسان است. کسي که منافع را مي‏داند در جستجوي آن حرکت مي‏کند و کسي که خطرها و ضررها را مي‏شناسد آن ضررها و خطرها را از خود دفع مي‏کند. نتيجه آنکه علم حيات‏بخش است و علم هم مانند مال گاهي در خط استعمار و استثمار بکار مي‏رود و گاهي در خدمت بندگان خدا و تعليم آنها بکار مي‏رود. کساني که علم و هنر را احتکار مي‏کنند، حاضر به تعليم آن نيستند، مردم را در جهل و ناداني نگاه مي‏دارند تا آنها را استثمار کنند و بالاخره آن علم و دانش را همراه خود به گور مي‏برند. روز قيامت به شدت مورد نفرت و لعنت خدا و اولياء خدا واقع مي‏شوند.‏ احتکار علم از مال خطرناک‏تر است.‏ هر جاهلي مقتول علومي است که احتکار شده و عالم به آن علوم از تعليم علم خود مضايقه کرده است. در واقع تمامي جاهل‏ها و نادان‏ها کشته‏شدگان بدست علما و دانشمنداني هستند که از تعليم علم خود مضايقه کرده‏اند، اگر دانشمندانِ تاريخ به سراغ مردم عوام مي‏رفتند و علم خود را به آنها تعليم مي‏دادند، جهل و ناداني از جامعه بشريت برطرف مي‏شد و تمامي مردم به علم و دانش مجهز مي‏شدند و در نتيجه فساد و مفسده‏ها از بين مي‏رفت. همان مدينه فاضله‏اي که تمامي پيغمبران آدرس آن را داده‏اند به وسيله دانشمندان افتتاح مي‏شد، لازم به تعريف نيست که همين قدر بايستي بدانيم که علم بزرگترين مايه‏ي حيات و حيات بخشي جهان بشريت بوده و خواهد بود.‏

**کيفيت جلب منافع و دفع ضررها با سرمايه علم و دانش:**

در اينجا بايستي بدانيم که علم هم مانند ساير سرمايه‏هاي مادي و معنوي ناقص و کامل دارد، علم ناقص و علم کامل، علم ناقص علمي را مي‏گويند که فقط چهره‏ي ظاهريِ اشياء و اشخاصي را به انسان نشان مي‏دهد و در اختيار انسان مي‏گذارد وليکن از واقعيات و حقيقت‏ها منصرف و منحرف است علم کامل را حکمت مي‏نامند. حکمت به معناي اين است که آنچه را كه مي‏بيني، آفريننده‏ي آن را و هدف آفريننده از آن مخلوق را و کيفيت خلق آن مخلوق را و يا مواد اوليه‏ي آن صنعت و يا مخلوق را بداني تا بتواني از آنچه مي‏داني بجا و بموقع استفاده کني و در استفاده و بهره‏برداري از آن ضرري متوجه شما و يا ديگران نشود. خداوند در کتاب مقدسِ خود ضمن آيه‏اي کفار و مشرکين را اينطور تعريف مي‏کند مي‏فرمايد: چشم دارند وليکن بصيرت و بينائي ندارند، گوش دارند وليکن از حقيقت شنوايي محرومند قلب دارند وليکن فقه و دانايي ندارند[[7]](#footnote-8)، اين جملات در قرآن ظاهراً متناقض است زيرا مي‏گويد چشم دارند، بينايي ندارند گوش دارند شنوايي ندارند، چطور ممکن است کسي چشم داشته باشد اما بينايي نداشته باشد، خاصيت چشم بينايي است.‏ اگر چشم سالم است بينايي هم دارد و اگر سالم نيست چشم بحساب نمي‏آيد تا بينايي داشته باشد، گوش و شنوايي هم به همين معنا، کسي که گوش سالم دارد شنوايي هم دارد پس چطور خداوند متعال مي‏فرمايد گوش دارند اما شنوايي ندارند؟ بيان خداوند متعال در اين آيه مشعر به علم کامل و ناقص است. مثلاً يک انسان يا گوسفند با زراعت مردم روبرو مي‏شوند، هر دو زراعت را و علف را مي‏بينند، گوسفند فقط علف را مي‏بيند وليکن مالک علف را و خالق علف را نمي‏بيند، بدون تامل و بدون احساس مسئوليت، زراعت مردم را مي‏جود و پامال مي‏کند وليکن انسان، علاوه بر زراعت مردم، مالک زراعت را و يا خالق زراعت را هم مي‏بيند و احساس مسئوليت مي‏کند، پس در اينجا حيوان و انسان هر دو بينايي دارند وليکن حيوان يک سوم آنچه را مي‏بيند مي‏داند، انسان همه آنچه را مي‏بيند مي‏داند، حيوان منظره زراعت و علف را مي‏بيند، صاحب زراعت را و خالق زراعت را نمي‏بيند، اگر انسان هم مانند حيوان آنچه را مي‏بيند و مي‏شنود به همين ديدن و شنيدن سطحي اکتفا ‏کند، از اين بينايي و شنوايي يک سوم علم را بدست مي‏آورد و از دو سوم ديگر که احساس مسئوليتِ خدا و خلق خدا باشد محروم است. لااقل انسانها آنچه را مي‏بينند و مي‏شنوند بايستي همراه آنچه مي‏بينند و مي‏شنوند دو کلمه ديگر را هم ببينند و بشنوند، آنچه در عالم، خدا يا خلق خدا آفريده است داراي دو مالک و دو صاحب است که هرکس آنچه را مي‏بيند، همراه آنچه ديده، بايد آن دو مالک اصلي را ببيند و احساس مسئوليت کند. هر کس سه سوم علم هر چيزي را بدست آورده، داراي علم کامل است و اگر آن دو مالک مخفي را نبيند و فقط به همان ديدن و شنيدن اکتفا کند يک سوم علم را بدست آورده و از دو سوم ديگر محروم شده، و اين علم ناقص، پيش از آنکه باعث ثروت و قدرت باشد مايه‏ي هلاکت و بدبختي مي‏شود. آن دو مالک اصلي که همراه هر کس و چيزي هست و انسان بصير و بينا آنها را مي‏شناسد يکي انسان است و ديگر خداي انسان، از ديدن هر کس و هرچيزي سه نوع مسئوليت احساس مي‏کنيم: يکي مسئوليت آنچه را ديده‏ايم و شنيده‏ايم و يكي مسئوليت انساني و ديگري مسئوليت الهي، اگر توانستيم از ديدن و يا شنيدن، اين سه مسئوليت را احساس کنيم علم ما کامل است و اگر فقط به ديدن و يا شنيدن اکتفا کنيم و درباره‏ي انسانها و يا خداي انسانها احساس مسئوليت نکنيم، علم ناقص بدست آورده‏ايم که پيش از آنکه مايه سعادت و خوشبختي ما باشد باعث شقاوت و بدبختي ما خواهد بود.‏ اقتصاد در دين مقدس اسلام در نظر گرفتن همين سه نوع مسئوليت در سرمايه‏گذاري مي‏باشد. در مرحله اول، سرمايه‏گذاري‏ها خواه مال و ثروت باشد و يا علم و هنر و حکمت و يا دين و تقوا، انسانها بايستي آباد کننده باشند. يعني هر چيزي كه در اختيار انسان قرار مي‏گيرد تا براي کسب منافع سرمايه‏گذاري ‏کند، آن شيئي را که در اختيار مي‏گيرد بايستي آباد کند. اگر زمين است، هر چه بهتر و بيشتر بايستي زمين را احياء و آباد کند و اگر معادن است به همين کيفيت معادن را آباد کند و فلزاتي که از معادن استخراج مي‏کند در راه رفع حوايج خود و ديگران استفاده كند، بعلاوه، سرمايه‏ها محفوظ بماند، مملکت و کشور هم آباد گردد. هر کسي بايد از مسير کار و فعاليت زندگي خود را اداره کند مگر کساني که عاجز و ناتوان‏اند و هيچ کاري از آنها ساخته نيست که آنها حق دارند از بيت المال استفاده کنند.‏

**شرايط قيمت گذاري اجناس و کالاهاي مورد احتياج مردم:**

براساس بحث‏هاي گذشته، در تعريف اقتصاد اسلامي گفته شد که کارگران و سرمايه‏داران از مسيرِ به کار انداختن سرمايه و يا کاري که براي جامعه انجام مي‏دهند بايستي سه هدف بزرگ داشته باشند و سرمايه‏ي خود را مانند مرکبي قرار دهند که آنها را به اين سه هدف برساند در غير اين صورت سرمايه آنها از بين مي‏رود و بجز خسارت و ضرر چيزي عايد آنها نمي‏شود.‏

هدف اول، حفظ اصل سرمايه و يا سرمايه‏ي کار، هدف دوم جلب رضايت مردم وکسب محبت آنها با تسهيلاتي که سرمايه‏دار براي آنها فراهم مي‏کند و هدف سوم جلب رضايت خدا از طريق جلب رضايت و خدمت به مردم. کسب و کار بوسيله انسانها به دو هدف انجام مي‏گيرد که يکي از آن دو هدف محکوم بوده و مطلوب خدا نيست و هدف ديگر مطلوب است.‏ هدف محکوم و غير مطلوب به اين کيفيت است که انسانها کار و هنر خود را و يا سرمايه‏ي زندگي و سازندگي خود را به کيفيتي در اختيار مردم قرار مي‏دهند که مردم را اسير خود نموده، از احتياج مردم به کار و سرمايه سوء استفاده نموده، توليدات خود را به انسانها عرضه مي‏کنند و خود را با سرمايه‏اي که دارند بصورت کمين‏گاهي در مي‏آورند که انسانها را به طور بيندازند و با لطايف‏الحيل و زرنگيِ خود انساني را صيد کنند و با دانه‏اي که در دام نهاده‏اند ثروت او را غارت نمايند. مثلاً دکان باز کرده و يا کارگاه و محکمه‏اي داير نموده نه به منظوري که به انسانها خدمت کند بلکه به اين منظور که محتاج به کار و يا کالاي خود را بدام بيندازد و پول بيشتر بدست آورد. ميکوشد و سعي دارد که مشتريان آنها جاهل و نادان باشند، به کيفيت کار آنها و يا کالاي آنها آگاهي نداشته باشند، مشتريان جاهل و نادان در نظر آنها مطلوب‏تر ومحبوب‏تر از مشتريان دانا و آگاه است، زيرا مشترياني که به نرخ کالا و يا نرخ خدمات آگاهي ندارند، تسليم هر نوع قيمتي که صاحبِ کالا و يا مشتريِ کار و هنر براي کالاي خود تعيين مي‏کند مي‏شوند و قيمت تعيين شده را مي‏پردازند، نه به ماهيت کالا و خدمات آگاهي دارند که مرغوب است يا نامرغوب و نه هم از قيمت آن آگاهي دارند که مطابق نرخ زمان است و يا بيشتر. کساني که کار و سرمايه خود را به صورت دانه‏ي دام درمي‏آورند که انسانها را به دام اندازند و سرمايه آنها را ببرند، از معامله با انسانهاي عالم و دانا خودداري مي‏نمايند. همه جا دنبال مشترياني مي‏گردند که جاهل و نادان باشند، به ماهيت کالا و قيمت آگاهي نداشته باشند. وليکن انسانهائي که هدف‏شان از عرضه‏ي کالا و يا کار و هنر خدمت به مردم است، هدف ابتدائي آنها خدمت و جلب محبت بوده تا در ضمن خدمت، برابر با سرمايه‏اي که سرمايه‏گذاري مي‏کنند و يا مخارج ضروري که دارند از مشتريان استفاده کنند. آنها کالا و کار و هنر خود را به صورت خدمت به مردم عرضه مي‏کنند، نرخ اجناس آنها براي مشتريان آگاه و يا ناآگاه يک‏نواخت و يکسان است، کارشان و خدمت‏شان و کالائي که عرضه نموده‏اند کاملاً مرغوب و مطلوب است و اگر نامرغوب باشد مشتريان را به ماهيت کار و خدمت و يا کالائي که فراهم کرده‏اند آگاه مي‏کنند. مثلاً مي‏گويند چند درصد مرغوب و چند درصد نامرغوب و نامطلوب است. زيرا خداوند تبارک و تعالي براي آزمايش و امتحان انسانها که در خط خدمت به يکديگر و يا در خط خيانت به يکديگر هستند،‏ تمامي انسانها را به يکديگر محتاج نموده و به هر انساني کالاي معيني و يا کار و هنر مخصوصي داده است و هم چنين او را محتاج نموده است که از مسير کسب و کار و خدمت به مردم زندگي خود را اداره کند، پس خواهي نخواهي انسانها به کسب و کار يکديگر و يا به خدمت يکديگر محتاج و نيازمندند، از مسير همين احتياجِ مردم به يکديگر، هر انساني کار و خدمت خود را و يا متاع و کالاي خود را به دو کيفيت عرضه مي‏کند و خبر ندارد که بايد با اين سرمايه براي دنيا و آخرت خودشان سود ببرند، زندگي دنيا و آخرت خود را آباد کنند و يا با اين دو سوء استفاده، زندگي را به فساد و تباهي مي‏کشند. اگر چنانچه کالا و خدمات خود را و يا علم و هنر خود را به منظور خدمت به مردم و رفع نياز آنها عرضه نمودند و با سود مختصري که بتوانند زندگي خود را اداره کنند قناعت کردند، با اين کيفيت، همراه جلب رضايت مردم و رضايت خداوند تبارک و تعالي موجبات سعادت و خوشبختي آنها در دنيا و آخرت فراهم مي‏شود. يعني با يک سرمايه‏ي کوچک و مختصر چه از نوع کالا باشد چه از نوع خدمات و يا از نوع دانش و هنر، با بکار انداختن همين سرمايه‏ي مختصر سه نوع سرمايه‏ي نامتناهي نصيب آنها مي‏شود که هرگز به انتها نمي‏رسد. يکي جلبِ ثروتهايِ ماديِ نامتناهي که از مسير حواس پنجگانه قابل استفاده است و ديگر جلب رضايت و محبت مردم که او را در دنيا و آخرت دوست دارند و براي تامين سعادت او فداکاري مي‏کنند و از همه بهتر و بيشتر جلب رضايت خداوند متعال که خداوند مي‏فرمايد: و رضوان الله اکبر. وليکن اگر کالا و خدمات خود را دانه‏ي دامي قرار دادند و خود هم به صورت صيادي پشت سر کالا و خدمات کمين کردند تا بنده خدايي را به دام بيندازند و ثروت او را کم و يا زياد ببرند، در اين صورت با همين سودي که از طريق خيانت بدست آورده‏اند اولاً ثروت دنيا و آخرت را از دست مي‏دهند و به جاي جلب محبت و دوستي انسانها عداوت و دشمني کسب مي‏کنند، هم‏چنين به جاي جلب رضايت خدا، خدا را بر خود غضبناک مي‏کنند. پس واجب و لازم است انسانها وضعيت خود را از نظر خدمات و يا تهيه کالا بررسي کنند که آيا در طريق خدمت به بندگان خدا هستند و يا در طريق خيانت.‏

**و اما ملاک و معيار نرخ گذاري:**

نرخ گذاري کالاها بايستي بر مدار کار و مديريتي باشد که روي آن انجام مي‏گيرد. تهيه کالاها براي انسان دو نوع مخارج دارد و آن دو نوع عبارت است از مخارج توليد و مخارج توزيع. عده‏اي از بندگان خدا به کارهاي توليدي اشتغال دارند مانند کشاورزان و دامداران و صنعتگران و تمامي کساني که مواد اوليه مايحتاج مردم را تهيه مي‏کنند و براي فروش به بازار مي‏آورند. مخارج ديگر مخارج توزيع است که بدست کاسب‏ها و تاجرها انجام مي‏گيرد، کسبه و تجار آنچه را که توليدگران تهيه مي‏کنند از آنها خريداري مي‏کنند و به بازارها انتقال مي‏دهند. با اين حساب براي تمامي اموال و امتعه که توليد و توزيع مي‏شود در دو جا نرخ‏گذاري مي‏گردد.‏ نرخ‏گذاري براساس مخارج توليد و نرخ‏گذاري براساس مخارج توزيع و در اين ميان ضايعاتي که در کالا پيدا مي‏شود از قبيل تره‏بار و ميوه‏ها و ساير خوراک و غذاها، اين ضايعات هم در نرخ گذاري قابل محاسبه است.‏

پس توليدگران براي نرخ‏گذاريِ اجناسي که توليد مي‏کنند بايستي تمامي مخارجي که براي توليد اجناس خود داشته‏اند محاسبه کنند و آن مخارج را بر اجناس توليد شده به انواع مختلف تقسيم نمايند تا مثلاً براي کشاورز معلوم گردد که براي توليد ارزاقي مانند گندم وحبوباتِ ديگر چه مخارجي داشته و براي توليد ميوه‏جات و سبزيجات چه مخارجي، بعد از آنکه مخارج توليد را به حساب آوردند و معلوم شد که تني چند مخارج برداشته، مديريت صاحبِ سرمايه و مزد کارگران و مخارج ديگري که به آنها تحميل مي‏شود مانند خراج و ماليات، همه اينها را به ميزان آنچه خرج کرده‏اند به اضافه مديريت و حقوق کارگران و کارمندان، اجناس توليد شده را نرخ‏گذاري کنند و در اختيار کسبه و تجار قرار دهند، حرص و طمع در نرخ‏گذاري که اجناس را بيشتر و زيادتر از مخارجي که تحميل آنها کرده است نرخ‏گذاري کنند يک نوع ظلم و خيانت به حساب مي‏آيد و ظلم وخيانت و بي انصافي مايه‏ي عداوت بندگان خدا و يا سلب محبت آنها و هم چنين مايه‏ي غضب خداوند متعال مي‏گردد و بر اثر پيدايش اين دو نوع عداوت و يا عدم رضايت، سرمايه‏ي مال و ماديت از دست انسان خارج مي‏گردد ودر نتيجه زندگي او در حد صفر قرار مي‏گيرد و بعلاوه، ظلمي و محروميتي كه از او به بندگان خدا رسيده است در زندگي آخرت به خود او برمي‏گردد که اگر مستحق عذاب جهنم نباشد که همکاري با ظالم نداشته است در اثر بي انصافي و حرص و طمع در نرخ‏گذاري، در زندگي آخرت غريب و تنها خواهد بود و با کسي انس و آشنايي نخواهد داشت. اين محروميت از انس و آشنايي با بندگان خدا، بجاي خود عذاب بزرگي است که انسانها را مخصوصاً در زندگي آخرت به رنج و عذاب مبتلا مي‏کند. در اين رابطه بد نيست سه جمله در سوره حمد که خلاصه تاريخ است را بازگو کنيم تا انسانها آينده‏ي خود را بر طبق آيات سوره حمد بشناسند ودلايل آن را بدانند، خداوند در سوره حمد مردم را از نظر منافعي که در زندگي داشته‏اند و يا ضررها و خطرهايي که متوجه آنها شده است به سه قسمت تقسيم مي‏کند. قسمت اول: منعم عليهم، بر طبق آيه‏ي صراط الذين انعمت عليهم. طايفه‏ي دوم: مغضوب عليهم، بر طبق جمله غير المغضوب عليهم. طايفه‏ي سوم: ضالين، که خداوند مي‏فرمايد ولاالضالين. منعم عليهم، انسانهائي هستند که بر اثر رعايت حق خدا و حق بندگان خدا مشمول لطف خدا و لطف اولياء خدا شده‏اند، توانسته‏اند در زندگي، محبتِ خدا و محبتِ اولياء خدا و در شعاع اين دو، محبتِ تمامي بندگان خدا را جلب کنند. اين محبت، بزرگترين نعمت خداوند متعال است زيرا تمامي نعمت‏هاي خدا در دنيا و آخرت در شعاع ولايت خدا و ولايت اولياء خدا به انسان مي‏رسد. در دنيا هم اگر درست دقت کنيم همين‏طور است. بزرگترين سرمايه‏ي فرزندان در خانواده، محبت پدر و مادر است، تا جائي‏که طفل شيرخواره که پستان مادر را به دهان مي‏گيرد اول به چشم مادر نگاه مي‏کند که آيا مادر روي محبت به او شير مي‏دهد و يا روي وظيفه شناسي، چنانچه دايه‏ها بچه را شير مي‏دهند. همين برنامه در تمام شئونِ زندگي، که انسان در اختيار مربيان و يا دولت‏ها و حکومت‏ها و يا در اختيار کارفرمايان است عموميت دارد.‏ زيرا آسايش انسان از طريق انس و آشنايي و محبت انسانها حاصل مي‏شود،‏ نه تنها مال و ثروتِ انسانها، لذا کلمات نعمت در قرآن و از آن جمله در همين آيه‏ي شريفه، نعمتِ ولايتِ اولياء خدا شناخته شده و آن ولايت حاصل نمي‏شود مگر از طريق محبت به آنها و محبت هم بدون خدمت و يا بدون اطاعت قابل ظهور نيست. منعم عليهم همان کساني هستند که توانسته‏اند از طريق سرمايه‏گذاريِ کار خود و عمر خود، زندگي آخرت را که اساس آن محبت خدا و محبت اولياء خداست بدست آورند. و اما طايفه‏ي دوم مغضوب عليهم هستند. کساني که مشمول غضب خدا و غضب اولياء خدا و در انتها مشمول غضب تمامي انسانها واقع مي‏شوند. آنها کساني هستند که زندگيِ دنيائي خود را از طريق استثمار و ظلم به بندگان خدا به آخر رسانيده‏اند.‏ آنها در زندگي، منافع وجوديِ انسانها را در نظر داشته‏اند نه جلب محبت آنها و يا جلب رضايت و محبت اولياء خدا را، به همين منظور که هدف آنها در زندگي، مال و ثروت مردم بوده است نه رضايت و محبت آنها، براي جلبِ ثروت بيشتر، به ظلم و ستم و غيبت و تهمت و در انتها به قتل و غارت مردم پرداخته‏اند و از طريق ظلم و ستم و يا تضييع حقوق مردم به مال وثروت رسيده‏اند ‏و همين طايفه، منشاء اين همه جنگ‏ها و نزاع‏ها و قتل وکشتارها و در انتها منشاء پيدايش اسلحه‏هاي آتشين و آتش‏هاي هسته‏اي براي کشتار بيشتر مردم شده‏اند. قهراً خدا و اولياء خدا و انسانهاي صالح و مومن را به غضب انداخته‏اند و آنها را در خطِ انتقام از خود در آورده‏اند. روز قيامت تمامي اين ظلم و زورها و آتش ها و حرارت‏ها و جراحت‏ها و تهمت‏ها به خود آنها برمي‏گردد.‏ زندگي آنها همان جهنمي مي‏شود که خدا خبر داده است.‏ و اما طايفه سوم که بنام ضالين و گمراهان شناخته شده‏اند، کساني هستند که يا مثل حيوانات در دنيا زندگي کرده‏اند، نه در خط خدمت مردم بوده‏اند و نه هم در خط خيانت به مردم، و اگر هم وابسته به گروهي بوده‏اند از نظر ضعف عقل بوده که حق و باطل نشاخته‏اند و در زندگي استقلال و آزادي نداشته‏اند.‏ کاسبِ محبت خدا و محبت اولياء و محبت انسانها نبوده‏اند از اين نظر که نه در اطاعت خدا و اولياء خدا بوده‏اند و نه هم مشمول غضب خدا شده‏اند، ظلم به بندگان خدا نکرده‏اند،‏ بلکه با کار و زحمت لقمه ناني بدست آورده‏اند و زندگي خود را به انتها رسانيده‏اند‏، همچنين انسانهاي بي‏تفاوت بي‏فرهنگي بوده‏اند که نه در خط خدمت به دين خدا و اولياء خدا بوده‏اند و نه هم در خط خيانت به دين خدا و اولياء خدا، انسانهائي بوده‏اند که خدمت وخيانت نفهميده‏اند، اينها در روز قيامت عذابي متوجه آنها نمي‏شود، کسي از آنها شکايت ندارد که از آنها انتقام بگيرد و از اين نظر که کاسب زندگي آخرت نبوده‏اند و در اطاعت خدا و در اطاعت اولياء خدا نبوده‏اند در زندگي آخرت فقير محض هستند، در بي نهايت محروميت قرار مي‏گيرند، نه آبي، نه غذايي و نه هم هوائي. نه خوراکي و پوشاکي و نه هم چيزهاي ديگر، زيرا زندگي آخرت از طريق رابطه با خدا و اولياءخدا داير مي‏شود، اگر کسي فاقد اين رابطه و فاقد معرفت به اولياء خدا باشد در خلاء مطلق قرار مي‏گيرد.‏ محروميت به تمام معنا از ماديات و انسانيات و معنويات به جاي خود عذاب بزرگي است.‏ خداوند همه را از اين سه نوع عذاب حفظ کند. انشاالله

 الحمدلله اولا و آخرا

 محمد علي صالح غفاري

 1416

1. - صحيفه‏ي سجاديه [↑](#footnote-ref-2)
2. - ابراهيم - 24 و 25 [↑](#footnote-ref-3)
3. - توبه - 72 [↑](#footnote-ref-4)
4. - الرحمن – 26 و27 [↑](#footnote-ref-5)
5. - نساء - 78 [↑](#footnote-ref-6)
6. - انعام - 59 [↑](#footnote-ref-7)
7. - وَلَقَدْ ذَرَ‌أْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرً‌ا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ۖ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُ‌ونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا ۚ أُولَـٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ أُولَـٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. اعراف - 179 [↑](#footnote-ref-8)